



عنايات امام عصر (عج)

عنايات امام عصر(عج)، ص: 1

سخن ناشر

باسمه تعالی

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جام عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص، دستیابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمان دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب

عنايات امام عصر(عج)، ص: 2

دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله: و سیراب گشتن از این چشم پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طبيب نفوسنا ابي القاسم محمد
صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين

رحمانيت و رحيميت حق

در رابطه با رحمانيت و رحيميت حق، بحث مفصلي وجود دارد که اهل تحقيق، مفسرين قرآن، فلاسفه و حکمای اسلامي و عرفاي که عرفان شان را از انبيا و اوليای خدا گرفتند؛ شخصيت هايي مانند: صدر المتاهين، حاجي سبزواري، ملا علي زنوزي،

عنايات امام عصر (عج)، ص: 3

آخوند ملاعلي نوري، علامه طباطبائي، آن چهره های با عظمت و با آن قلب نوراني و آشنائي که با کتاب خدا و معارف داشتند، آن را ذکر می نمایند و لطايف بسيار مهمی را در رابطه با آن، بيان می کنند.

نتيجه سخن همه اين بزرگواران اين است که رحمانيت حق، جلوه، ظهور و طلوعش در عالم شهود و مُلك است و از افق ماديت موجودات عالم خود نمایی می کند. طلوع رحمانيت به خاطر اين است که موجودات از آن در جهت بقای ظاهر و تأمین نیازهای جنب عنصری شان استفاده کنند. آنچه برای انسان به عنوان یکی از موجودات عالم، در جهت ملکی وجودش؛ یعنی در مرحل مادی وجودش، قرار داده شده، مربوط به رحمانيت حق است. نشستن سر اين سفره شرطي ندارد. شرط آن، فقط (بودن) است. حالا اين (بودن)، به هر کيفيتی می خواهد باشد. ممکن است اين (بودن)، کيفيتش قارونی باشد؛ فرعونی باشد، و ممکن است کيفيتش، کيفيت کفري باشد. شرکی باشد، و يا نه، کيفيت

عنايات امام عصر (عج)، ص: 4

بودن ابراهيم (ع) باشد؛ کيفيت بودن روح اللهی باشد. در اين زمينه، برای خدا فرقی نمی کند. او يك سفره ای را پهن کرده و مجموع نعمت های اين سفره، ظهور رحمانيتش است و اجازه صادر فرموده که آنی که فعلاً زنده است و در دنيا می باشد، بیاید و از اين سفره استفاده کند:

ادیم زمین، سفره عام اوست

چه دشمن بر این خوان یغما، چه دوست «1» نمی گوید، چون تو قارونی، جلوی آب و نانت را می گیرم؛ بلکه او می گوید، نه آب و نان برای دستگاه من چیزی نیست که حالا چون قارون و یا فرعون و یا نمرود شدی، من جلوی تو را بگیرم. بیست و پنج سال موسی (ع) فرعون را تبلیغ کرد. پس دید، او دعوتش را قبول نمی کند. گفت: خدایا! او دعوتم را نمی پذیرد. پس کارش را تمام کن. خداوند که عاشقانه با موسی (ع) صحبت می کرد، فرمود طرح تمام شدن کارش را خودت بده که من

(1) بوستان سعدی.

عنايات امام عصر(عج)، ص: 5

درباره اش چکار کنم. موسی (ع) گفت: جلوی آب و نانش را بگیر. خداوند فرمود: این جزو محالات دستگاه من است. من کریم و رحانم. اخلاق ذاتی من، نان دادن و آب دادن است. تو می گویی، من از خدایی خودم دست بردارم. این که محال است. تا روزی که مرگ حتمی فرعون برسد، او آزاد است سر این سفره بنشیند، بخورد، ببرد و بپوشد. اینها چیزی نیست؛ چون ظهور رحمانیت پروردگار، قید و شرطی نمی خواهد؛ اما وقتی حق به صورت رحیمیت طلوع می کند، رسیدنش به انسان، همراه با يك سری شرایط معنوی است و به طور آزاد هم به انسان نمی رسد؛ بی واسطه هم نمی رسد.

منبع رحیمیت حضرت حق، انسان کامل

منبع رحیمیت حضرت حق، و منبع لطف، کرامت و فیوضات حضرت حق، انسان کامل است. ما به تاریخ گذشته، کاری نداریم. گذشتگان هم آمدند و رفتند. الآن که ما در دنیا زنده هستیم، برای رسیدن

عنايات امام عصر(عج)، ص: 6

به رحیمیت حق، برای رسیدن به فیوضات حق و برای رسیدن به الطاف حقّ اول، باید بدانیم که کانال انتقال این رحمت و این فیض، بر اساس آیات قرآن که صریح است، اهل بیتند؛ یعنی جدای از اهل بیت:، در هیچ کجای هستی، دسترسی به رحمت رحیمیه حق امکان ندارد. منبع فیض در گیرنده و پخش کننده، اهل بیت: هستند؛ منبع رحمت، در گرفتن و پخش کردن، اهل بیت هستند. والله قسم، من اگر بخواهم به رحمت خدا و به فیضش برسم، چه در دنیا و چه در آخرت، راهی جز ارتباط با اهل بیت آن هم بر اساس يك سری شرایط معنوی وجود ندارد.

سه اصل رسیدن به اهل بیت:

حالا رسول خدا (ص) راهنمایی می کنند که ارتباط با ما اهل بیت و راه رسیدن به ما، چون در رأس اهل بیت خود پیغمبر (ص) است، با سه اصل میسر است؛ یعنی يك کلید سه دندانه است که می تواند آن

عنايات امام عصر(عج)، ص: 7

درب را باز کند. اصل اول، معرفت است. دنیای معرفت، دنیای خیلی پر قیمت و با عظمتی است.

برادران! آنهایی که اهلش بودند، گاهی از هزار فرسخ راه به زحمت می آمدند که بفهمند. پیرمرد نود ساله قد خمیده در 1400 سال پیش، با آن جاده های خطرناک از بصره تا مدینه، به خانه امام ششم (ع) می آمد و به حضرت می گفت، من چیزی را نمی فهمم و آمده ام تا آن را بفهمم و بروم. نمی دایم آیا او وقتی برگشت، زنده به بصره رسید یا نه؟ دو بار از شهر قم تا بخارا که فکر می کنم بیش از دو هزار کیلومتر است. این دو بار سفر دو تا چهار هزار کیلومتر است که هشت هزار کیلومتر می شود؛ یعنی دو هزار و چند کیلومتر فاصله ای را که بین این دو شهر بوده، رفته و برگشته است، و دو بار هم این سفر را طی کرده است. درباره شیخ صدوق سخن می گویم که او دوبار از قم تا بخارا، رفته و برگشته تا بفهمد. خیلی ها از خیلی چیزها خودشان را محروم کرده اند که بروند و بفهمند؛ از پدر و مادر دور مانده اند؛ از خانواده دور مانده اند؛ از

عنايات امام عصر(عج)، ص: 8

لذت ها دور مانده اند که بروند و بفهمند. از ائمه ما هر وقت پرسیده اند، افضل اعمال در این عالم برای انسان چیست؟ فرموده اند: معرفت. «1» گر معرفت دهندت، بفروش کیمیا را

ور کیمیا دهندت بی معرفت، گدایی

الآن سؤالی که مطرح می شود، این است که چگونه اهل بیت: را بشناسیم؟ اولین راه معرفت اهل بیت:، آیات قرآن است: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) «2»: من شما اهل بیت: را جامع تمام کمالات و فاقد همه نواقص قرار دادم. بعد باید بفهمیم که در این مدت عمر در دنیا سر و کارمان با چه کسی باشد و از کجا تغذیه بشویم؛ با چه افرادی اخلاق و عملمان را تأمین کنیم؛ با چه افرادی به زندگی مان جهت بدهیم. خلاصه، ما باید بدانیم، (إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى) «3»: چراغ، امام حسین است، نه فلان

(1) 1. شیخ کلینی، کافی، ج 2، ص 264

(2) 1. احزاب: 33.

(3) 2. مدینه المعجز، ج 4، ص 52.

عنايات امام عصر(عج)، ص: 9

پروفسور و فلان استاد دانشگاه و فلان موسیوی دانشمند خارجی. تازه، آن هم برای خودش يك عالم چراغ نیاز دارد، ولی باید این را بدانیم که چراغ، حیات پیغمبر (ص) است؛ چراغ، حیات امیرمؤمنان (ع) است. و چراغ هدایت فاطمه زهرا (س) است. چراغ زندگی، امام مجتبی و سیدالشهداء (ع) است. این را باید بدانیم و بشناسیم.

اصل دوم هم محبت است که رسیدن به آن، زحمت زیادی نمی خواهد؛ برای این که وقتی اهل بیت را بشناسم، تمام کمالات را دارم تماشا می کنم و يك مورد عیب و نقص در آنها پیدا نمی کنم. این زیبایی مطلق، دل من را خواهد برد. عشق، مایه نمی خواهد. من وقتی زیبایی را ببینم، عاشقش بشوم و فدایش گردم، به هدف عمرم رسیده ام.

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بودم، پخته شدم، سوختم

عنايات امام عصر (عج)، ص: 10

همین پایه دوم، عشق، معجزه‌اش خیلی عجیب است، خیلی عجیب. عاشق می‌داند در چه حالی است:

ما که در این آتش سوزنده‌ایم آب‌خضر، گرچه زجان خوش‌تر است آتش عشق، از من دیوانه پرس اهل ملامت که سلامت روندگر تو در این مرحله آسوده‌ای.

کشته عشق و به او زنده‌ایم چاشنی عشق، از آن، خوش‌تر است کوب عشق، ز پروانه پرس راه سلامت به ملامت روند عاشق آسایش خود بوده‌ای اصل سوم را هم پیغمبر (ص) می‌فرماید، ولایت است. کلمه ولایت، در گفتار پیغمبر (ص) موجود است. ولایت از قرآن هم گرفته شده است: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا) «1» (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ

(1) 1. کهف: 44.

عنايات امام عصر (عج)، ص: 11

مِنْكُمْ) «1» ولایت، یعنی خود را مانند مرد دست‌غسال، در دست اهل‌بیت: بیان‌دازد و بگوید، شما هر شکلی که می‌خواهید، به من بدهید. من عین‌مرد در دست‌غسال، در دست شما هستم؛ من مطیع شما هستم؛ من تسلیم شما هستم. من چهل و پنجاه سال در این دنیا مسافرم. می‌خواهم به من بگویید، کاسی‌ام چه جوری باشد. من عین‌مرد در دست‌غسال هستم، کسب مرا جهت بدهید. معاشرت مرا جهت بدهید. زن و بچه‌داری مرا جهت بدهید. (ولایت)؛ یعنی من عبد، من برده، من غلام، خودم را در اختیار مولایی مثل: پیغمبر (ص)، فاطمه، علی، حسن و حسین: قرار بدهم و بگویم، من برده را خدا به شما فروخته و می‌خواهم پسم‌نگرد. حالا به من جهت بدهید. این معنای ولایت است.

در زمینه هر سه مسأله، شما گفته‌های خود پیغمبر (ص) و اهل‌بیت: را ملاحظه بفرمایید. در

(1) 2. نساء: 59.

عنايات امام عصر (عج)، ص: 12

باب معرفت که نور است. در باب عشق که حال است. در باب ولایت که رنگ‌پذیری است.

اصل اول، معرفت به اهل بیت:

پیغمبر (ص) می‌فرماید: **(مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً)** «1»: کسی که بمیرد و عرفان به ما اهل بیت: نداشته باشد، عین ابوجهل و عموی من، ابولهب، مرده است. موت، موت جاهلی است. هر کسی که می‌خواهد باشد.

سلیم بن قیس می‌گوید: از امیرمؤمنان (ع) سؤال کردم: **(مَا اَذَى مَا يَكُونُ بِهِ الرَّجُلِ ضَالًّا)**: این که می‌گویند، گمراه، کمترین مرحله گمراهی چیست؟ علی (ع) فرمود: **(اَذَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا، اَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّهَ اللَّهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَيَّ عِبَادِهِ الَّذِي اَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَ فَرَضَ وَّلَايَتَهُ)** «2»:

(1) احمد بن محمد بن خالد برقی، محاسن، ج 1، ص 1. 92.

(2) 1. شیخ کلینی، کافی، ج 2، 414.

عنايات امام عصر (عج)، ص: 13

این که امام واجب اطاعه و حجت خدا را نشناسی و کسی را که پروردگار بزرگ عالم او را شاهد بر شما در دنیا و قیامت قرار داده، نشناسی. سلیم گفت: علی جان! من آمدم همین‌ها را بشنوم. این‌ها کی هستند؟ حضرت (ع) فرمودند: به قرآن مراجعه کنید. این‌ها کسانی هستند که خدا نام آن‌ها را کنار نام خود و رسولش قرار داده است. سلیم گفت: در کجای قرآن؟ امیرمؤمنان (ع) این آیه را خواندند: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)**.

«1»

سلیم می گوید، به حضرت عرض کردم، علی جان! مسأله را برای من خیلی روشن کردید؛ چون ملاک قرآن است؛ غصه‌ام بر طرف شد و فهمیدم که باید دست به دامن علی، زهرا، حسن و حسین: باشم و هر شکی را که در قلبم بود، برطرف کردی.

بنابراین دیگر نباید من دنبال لنین، استالین و استاد دانشگاه بروم. من دینم را باید از شما بگیرم؛ دنیام

(1) 2. نساء: 59.

عنایات امام عصر(عج)، ص: 14

را باید از شما بگیرم؛ آخرتم را باید از شما بگیرم؛ بهشتم را باید از شما بگیرم؛ امان‌نامه‌ام از جهنم را باید از شما بگیرم. رحمت خدا اول از آن جا نازل می‌شود و از آن جا پخش می‌شود. این سخن، در باب معرفت بود.

خیلی دقیق است. امام صادق (ع) می‌فرماید: (مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا أَمَامَهُ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً) «1»: کسی که یک شب سر روی بالین بگذارد و آن شب اهل‌بیت: را نشناسد، آن شب، او ابولهب‌وار مرده است.

جوان‌هایی که تازه با دین آشنا شده‌اید! خیال نکنید، ائمه ما این جا می‌خواهند از خودشان تعریف کنند؛ بلکه آن‌ها می‌خواهند آدرس رحمت خدا را به شما بدهند؛ می‌خواهند راه نجات را به شما نشان بدهند.

اصل دوم، محبت به اهل‌بیت:

(1) 1. نعمانی، الغیبه، ص 127.

عنایات امام عصر(عج)، ص: 15

اما درباره عشق و محبت به اهل بیت:، پیغمبر (ص) می فرماید: خدا همه انبیا را از اخلاق های مختلف خلق کرده است و آنها همه از يك درخت نیستند، بلکه از درخت های متعددی هستند؛ اما خدا من و علی را از يك درخت آفریده است؛ من ریشه آن درخت هستم و علی تنه آن درخت هست و فاطمه، باعث رشد این درخت می باشد؛ یعنی اگر او را از ما بگیرند، همه ما می خشکیم. الله اکبر، الله اکبر. حسن و حسین من هم میوه های این درخت هستند. آیا این تصویر يك درخت تمام نیست؟ ریشه را گفت؛ تنه را گفت؛ علت رشد را گفت؛ میوه را گفت. درخت برگ دارد. برگ درخت کیست؟ شیعیان ما هم برگ این درخت هستند. «1» ما برگ این درختیم، باید تلاش

(1). 1. عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 572- حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج 1، ص 554. متن کامل روایت چنین است: و باسناده إلى أبي القاسم الحسکانی مرفوعاً إلى أبي أمامه الباهلی قال: قال رسول الله 6: ان الله تعالى خلق الأنبياء من أشجار شتى و خلقت انا و علی من شجرة واحدة فأنا أصلها و علی فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسين ثمارها و أشياعنا أوراقها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من زاغ عنها هوى، و لو ان عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام ثم الف عام حتى يصير كالشن البالی ثم لم يدرك محبتنا كبه الله على منخریه فی النار، ثم تلى: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.»

عنايات امام عصر(عج)، ص: 16

کنیم که نیزیم. پائیز به ما نزند. ربا این برگ را می ریزاند. غیبت و تهمت، این برگ را می ریزاند. گمان بد، این برگ را می ریزاند. بی نمازی، این برگ را می ریزاند. شیعیان ما، برگ این درخت هستند. آن وقت پیغمبر (ص) می فرماید: هر کدامتان به هر شاخه ای از این درخت متوسل شود، این امید را دارد که اهل نجات گردد. به هر کدام از شاخه های این درخت متوسل بشود؛ حالا یکی حسینی بشود و یکی زهرایی بشود و یکی حسنی بشود و یکی علوی بشود، بالاخره دست به دامن یکی از ما بزند، ما همه با هم هستیم، آن وقت شما را پیش همه می بریم. ما همه با هم هستیم. شما هم که ده تا دست ندارید؛ بلکه تنها يك دست دارید. پس دامن علی (ع) را بگیر و علی (ع) تو را پیش

عنايات امام عصر(عج)، ص: 17

آنها می برد؛ خانم! دامن زهرا (س) را بگیر، زهرا (س) تو را پیش آنها می برد. خیلی به ما تخفیف داده اند، اما کسی که با ما نباشد، (وَمَنْ زَاغَ هَوَى)، بدبخت شده، (وَلَوْ أَنَّ عَابِدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرُ كَالشَّيْءِ الْبَالِي). اگر کسی خدا را عبادت کند تا بدنش عین مشک خشکیده بشود، (ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ حُبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ): ولی دلش با محبت ما، با عشق ما و با علاقه به ما خو نگیرد، (كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ) «1»: در قیامت، خدا دماغش را می گیرد و او را به داخل آتش پرت می کند، ملائکه هم نه، (كَبَّهُ اللَّهُ). این قدر که خداوند از دلی که در آن عشق حسین نیست، نفرت دارد و بدش می آید. خوش به حال ما که خدا از ما خوشش می آید؛ آخر، ما سرمایه‌هایی داریم که خدا عاشق آن سرمایه‌هاست. این، باب محبت است.

(1) 1. همان.

عنايات امام عصر(عج)، ص: 18

آیه: (لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) که نازل شد عده‌ای پیش پیغمبر (ص) آمدند و گفتند، منظور از (الْقُرْبَى) در این آیه، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: (عَلَى وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَاهُمَا) «1»

اصل سوم رسیدن به اهل بیت، ولایت

اما ولایت؛ یعنی رنگ گیری. امام باقر (ع) می فرماید: رفعت این دین، برجستگی این دین، باب انبیا در این دین و رضای پروردگار، گوش دادن به سخن ما اهل بیت است. سخن ما را گوش کنید.

اصبغ بن نباته می گوید، شمشیرم روی دوشم بود و سنگینی آن کمرم را خسته کرده بود. برای همین آن را در آوردم و بر پشتم انداختم. امیرمؤمنان (ع) جلو می رفت و من هم دو قدم عقب تر از آن

(1) 1. سید هاشم بحرانی، برهان، ج 4، ص 823.

عنايات امام عصر(عج)، ص: 19

حضرت حرکت می کردم و بین ما سکوت حاکم بود. ناگهان مولایم برگشت و به من گفت: اصبیغ! تا کجا حرف من را گوش می دهی؟ گفتم: آقا! امر کن پشت سری را بزخم، شمشیر لخم را برمی کشم و او را می زخم. اول گردنش را می پرانم، بعد هم می روم ببینم که او کیست؟ اگر دیدم، پسر من است، به خدا قسم! ذره ای از عشقم به تو کم نمی شود و در دلم خوشحال می شوم که من حرف علی (ع) را گوش کرده ام.

از ما اطاعت کنید؛ با فرهنگ ما خو بگیرید؛ حلال و حرام ما را رعایت کنید.

اتصال به معرفت، محبت و ولایت باعث می شود گناهان آدم بخشیده بشود. من نمی دانم کدام زاویه بخشش خداوند را برای شما بگویم؛ نه من طاقت آن را دارم که برایتان آن لطایف و ظرایف مغفرت را در این زمینه بگویم، و نه فرصت زیادی در اختیار است که بگویم خداوند متعال با وابستگان به اهل بیت: در دنیا و آخرت چه می کند. به راستی، نمی دانیم که خداوند متعال با ما چه می کند.

عنايات امام عصر(عج)، ص: 20

امام هشتم (ع) که داشت به خراسان می رفت، به بیرون شهر نیشابور که رسید. به آنهایی که مهار شتر را داشتند، فرمود: نگهدارید. بعد حضرت پیاده شد. آن جا چند نفری داشتند جنازه ای را می بردند خاک کنند. امام علاوه بر این که آمد و در تشییع آن جنازه شرکت کرد، تابوت را هم گرفت و بر روی شانهاش گذاشت. همراهان حضرت پیش خود گفتند، ایشان هفت قدم می رود و برمی گردد، ولی دیدند ایشان تا دم قبر رفت و همان جا ایستاد. بعد، حضرت درب تابوت را باز کرد و جنازه را درآورد. خودش هم داخل قبر رفت و دستش را دراز کرد و گفت، او را به من بدهید. ما که هر روز این فرد را در نیشابور می دیدیم، نمی دانستیم او چه کسی هست، دیدیم حضرت این مرده را داخل قبر گذاشت و کفنش را باز کرد و صورتش را رو به قبله گذاشت. بعد دیدیم حضرت خم شد، صورت مرده را بوسید. همین که حضرت از قبر درآمد، همراهان به ایشان گفتند، شما که اولین سفررتان به نیشابور است، آیا او را می شناختید؟ امام (ع) فرمود:

عنايات امام عصر(عج)، ص: 21

علاوه بر این که خودش را می‌شناختم، پدران‌شان را تا زمان آدم (ع) می‌شناختم. مادرانش را هم می‌شناختم. فرزندان‌ش را هم می‌شناختم. همراهان گفتند: خیلی به او محبت کردید. حضرت فرمود: او شیعی ما و وابسته به ما بود.

آیا معرفت و محبت و ولایت می‌گذارد، در مردم گناه بماند؟ آیا اجازه می‌دهد مرگ آدم مشکل بگذرد؟ آیا اجازه می‌دهد برزخ انسان (مَعِيشَةٌ صَنكًا) «1» باشد؟ آیا اجازه می‌دهد و می‌گذارد وقتی درب قبر را که باز کردند، انسان با آبروریزی وارد محشر بشود؟ من می‌گویم، نه، نمی‌گذارند.

اتصال به معرفت، محبت و ولایت حقیقت دیگری را که جلب می‌کند، شفاعت است. این شفاعت، معرکه می‌کند. آن وقت این اتصال حقیقت دیگری برای انسان جلب می‌کند که دخول در بهشت است. ما هم که غیر از آمرزش گناه، شفاعت اهل بیت: و دخول در بهشت، چیز دیگری

(1) طه: 124.

عنايات امام عصر (عج)، ص: 22

از خدا نمی‌خواهیم. چیز دیگری هم نیست که بخواهیم. هیچ چیز دیگری نیست که آن را بخواهیم.

ماجرای شفای بیمار لاعلاج با عنایت اهل بیت:

ماجرای این شیعه‌ای را که می‌گویم، خودم او را دیدم. در سالیانی دور که طلب قم بودم، پنجشنبه‌ای به تهران آمدم و به دیدن صاحب کتاب شب‌های پیشاور رفتم. او بیماری قلبی داشت و روی تخت افتاده بود. ایشان مرا به شخصی که زودتر از من به خدمتشان آمده بود، معرفی کرد و گفت، این طلبه قم است. درس می‌خواند و احتمالاً در آینده منبری بشود. شما با زبان خودت، داستان‌ت را برای ایشان بگو. او به من رو کرد و گفت، آیا حاضری با من تا بیمارستان پارس بیایی؟ گفتم، آقا! من وقتم کم است. يك پنجشنبه به تهران می‌آیم و جمعه هم به قم برمی‌گردم. گفت: آخر، پرونده من آن جاست

عنايات امام عصر (عج)، ص: 23

و تو جوانی و من دلم می‌خواهد، بیای و پرونده‌ام را ببینی و خودت نظر دکترها را درباره من ببینی. بعد من برایت بگویم که چه اتفاقی افتاده است. اگر هم وقت نداری که با من به بیمارستان بیای و اسناد پزشکی من را نگاه کنی، همین ایشان، صاحب کتاب شب‌های پیشاور، راست بودن ماجرای من را می‌داند؛ چون ما با ایشان رفت و آمد داریم و ایشان از جریان من اطلاع دارد، و چنانچه خودت خواستی درباره صحت گفته‌هایم تحقیق کنی، همان‌طور که گفتم، پرونده من در بیمارستان پارس است. بعد ماجرای خود را چنین تعریف کرد:

صبح که بیدار شدم و خواستم بروم وضو بگیرم، دیدم نمی‌توانم از جايم بلند شوم. خانم را صدا کردم و گفتم نماز دارد دیر می‌شود و من نمی‌توانم بلند شوم. خانم آمد و زیر بغلم را گرفت و بلندم کرد. ولی دیدم با کمک خانم هم نمی‌توانم بلند شوم و همان‌جا افتادم. به او گفتم بهتر است آب بیاوری و من در رختخواب وضو بگیرم. نماز را که خواندم، به خانم گفتم برو دکتر بیاور. دکتر

عنايات امام عصر (عج)، ص: 24

که آمد و من را معاینه کرد، بیرون اتاق، به خانم گفتم، با این مریض باید بسازید. ایشان تا آخر عمرش دیگر سرپا نمی‌شود. کل بدنش لمس شده است. من را به بیمارستان پارس بردند و مدت چهل شبانه روز آن جا بودم. متخصص‌ترین اطبا، عکس‌ها و آزمایشات من را دیدند و در نهایت به همسر گفتمند، در کره زمین، بیماری ایشان راه علاج ندارد. به خانه که آمدم، به خانم گفتم، خانم! دکترهای دنیا، همین‌هایی هستند که در ایران و اروپا هستند؟ او گفت، من نمی‌دانم. گفتم، مگر دکترهای دیگری هم هستند؟ همسر گفت، من که همه دکترهای متخصص را آوردم و تو را دیدند. این دکترهای دیگر چه کسانی هستند؟ به او گفتم که سیدالشهداء (ع)؛ او که برای ما خیلی جانانه شفاعت می‌کند. همین که امام حسین (ع) نیت کند، خداوند به ما نظر نماید، تمام است. نیت را هم اصلاً نمی‌خواهد بگوید. گفتم، خانم بلند شو، برو گذرنامه را بگیر تا من پیش سیدالشهداء (ع) بروم. گذرنامه که آماده شد، گفتم، خانم! کنار من بیا و بنشین که من می‌خواهم يك مسأله اعتقادی را به تو بگویم:

عنايات امام عصر (عج)، ص: 25

خانم! شاید پروردگار عالم اراد شفای من را نداشته باشد و من به این حال بمیرم. اصل نیتم برای سفر به کربلا است، ولی تو به هر کس از قوم و خویش هایمان که درباره من پرسید که او را کجا می برید، بگو که او را به اسرائیل می بریم؛ چون در میان آنها آدم ضعیف، بدحجاب و بی حجاب داریم؛ برای این که اگر به کربلا رفتیم و اراد خدا، شفای من نبود، ما اعتقاد مردم را به سیدالشهداء (ع) ضعیف نکنیم. به نظر من، او در این جا سخن تحسین برانگیزی گفت و این آدم با معرفت خواست برای حسین (ع) آبروداری کند، و خواست بگوید، همان طوری که شما در قیامت برای ما آبروداری می کنید، من هم برای شما آبروداری می کنم و آبروی شما را نمی برم. آخر سر، گفتم، در قوم و خویش ها پخش کن که ما به اسرائیل می رویم. او را قسم دادم که واقعیت ماجرا را به هیچ کس نگویم ولو به پدر و مادرش و حتی به مادر، برادران و خوهراشم. خلاصه، به هیچ کس ماجرای رفتنمان را نگویم. موقع رفتنمان، همه به دیدن ما آمدند و گفتند، ان شاء الله به کجا می خواهید

عنايات امام عصر(عج)، ص: 26

بروید؟ گفتم، ما می خواهیم به اسرائیل برویم. بعد خانم را پیش عالمی ربانی فرستادم و او برای ما استخاره کرد که با هواپیما برویم یا نه، که استخاره اش بسیار بد آمد. استخاره کرد که با قطار به اهواز برویم و بعد با بلم به بصره برویم که باز استخاره بد آمد؛ استخاره کرد که با ماشین سواری برویم که باز هم استخاره بد آمد. برای همین از بوذرجمهری سه عدد بلیط اتوبوس گرفتیم، دو صندلی کنار هم برای خودم و یک صندلی تک هم برای خانم، و صبح زود طوری که کسی نفهمد، خانم چرخ می آورد و من را سوار اتوبوس کرد. بعد نشستیم تا به کاظمین رسیدیم. در کاظمین به خانم گفتم، من که مشکل دارم، و تو هم خیلی در زحمتی، و این جا هم کاظمین است، بهتر است ما اول به کربلا برویم. او هم قبول کرد من ماه رجب را در حرم ابی عبدالله (ع) گذراندم و خبری نشد. زخم هر روز مرا به حرم می آورد و من گردن کج می کردم و می گفتم: حسین جان! خبری نشد. با خودم می گفتم، خسته نشوی! کسل نشوی! طول زمان مایوست نکند! اگر جواب شما را زود

عنايات امام عصر(عج)، ص: 27

نمی دهند، شاید دوست دارند شما پیش آنها برگردید و همین طور به آنها بگوی، علی جان! حسین جان! و با آنها حرف بزنید؛ چون خوششان می آید. رجب که تمام شد، گفتم، خانم! ماشین بگیر تا به حله برویم و در شعبان سید محمد را

زیارت کنیم، و از آن جا به سامرا برویم و بعد دوباره به کاظمین بیاییم. سفرمان که تمام شد، آخر شعبان هم به ایران می‌رویم. هر کس که هم به دیدن ما آمد، ما می‌گوییم دکترهای اسرائیل گفتند، من خوب نمی‌شوم. سید محمد که رفتیم، پنج بعدازظهر زیارتان تمام شد، خانم در يك مینی‌بوس هم دو صندلی کنار هم برای من پشت راننده گرفت و برای خودش هم يك صندلی تك در کنار من. سمت کاظمین هوا گرگ و میش بود، راننده عرب که تنها چهارپایه چوبی بغل دستش خالی بود، در وسط راه برای سوار کردن کسی که دست نگه‌داشت بود، ترمز کرد. آخرین مسافر، جوانی بود که با وقار و با ادب آمد و روی همان چهارپایه نشست. ماشین که به راه افتاد، آن جوان شروع کرد به قرآن خواندن، اما چه قرآنی! چه آیاتی!

عنایات امام عصر(عج)، ص: 28

(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) «1» هر کس گدا نیست که بلند شود پیش اهل بیت برود. دارا آن جا چه کار دارد؟ هر کس هم یتیم نیست که بلند شود پیش اهل بیت برود. هر کس هم اسیر نیست که بلند شود پیش اهل بیت برود؛ چون اهل بیت این روزها عجیب به گدا می‌رسند؛ به یتیم می‌رسند؛ به اسیر می‌رسند؛ چون خودشان اسیر شدند، می‌دانند؛ یتیم شدند، می‌دانند. امروز ما هم یتیمیم؛ برای این که پیغمبر (ص) بالای سرمان نیست؛ علی بالای سرمان نیست. (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا) «2» پیش خود گفتم: خدایا! این چه کسی است که این جور دارد قرآن می‌خواند. او قرآن می‌خواند و راننده هم از گریه، شانه‌اش تکان می‌خورد. جوان برگشت و به عربی به راننده گفت: آیا امسال قصد مشهد داری؟ راننده گفت: بله، آقا جان! من يك عمر است می‌خواهم بروم

(1) 1. انسان: 8.

(2) 2. انسان: 9.

عنایات امام عصر(عج)، ص: 29

حضرت رضا (ع) را زیارت کنم که نشده. بعد يك پولی را از جیبش درآورد و به راننده داد و فرمود، به مشهد که می‌روی، در داخل حرم، چنین چهره‌ای نزدیک ضریح جدم در حال زیارت است. این پول را ببر و به او بده و بگو، آنی که از من خواستی، همین مقدار بوده. این هم آن مقدار. راننده گفت: چشم، آقا جان! بعد جوان سرش را برگرداند. او که چند لحظه پیش داشت با راننده با تکلم قوی عربی صحبت می‌کرد، با تکلم قوی تهرانی رو به من گفت: آقای حسینی! اسمم را گفت و پرسید: حالت خوبه؟ گفتم: نه؟ گفت: چه اتفاقی برایت پیش آمده؟ گفتم: لمسم. آقا! خیلی جاها رفتم که معالجه بشوم، ولی معالجه نشدم. بعد نیم‌خیز شد و دستش را پشت سر من گذاشت و مقداری دستش را کشید و نشست، و گفت: دیگر تو را چیزی نیست و هیچ بیماری‌ای نداری. بعد وسط بیابان به راننده گفت که نگه دارد که او همین جا می‌خواهد پیاده شود. راننده گفت: آقا جان! این جا بیابان است؛ نه خانه‌ای این جاست و نه چادری. فرمود که من محلم همین جاست و امشب باید این جا بمانم. راننده بغل جاده

عنايات امام عصر(عج)، ص: 30

ترمز کرد و او در را باز کرد. راننده به احترامش پایین رفت و من هم به احترامش پایین رفتم. يك مرتبه من دیدم همه مسافرها هم همراه من پیاده شدند. من که به خودم آمده بودم، به خودم گفتم، من که لمس بودم، الآن چطور در این بیابانم. تا آمدم او را صدا بزنم، دیدم او رفته است.

البته، هر چند من نمی‌دانم که آقای حسینی زنده است یا نه؟ ولی من به او می‌گویم، اگر يك وقت متن این سخنرانی به او رسید و آن را خواند، بیاید تا من او را ببینم؛ بیاید تا او را به مردم نشان بدهم؛ تا آنها ببینند که يك دست خالی اهل بیت: چه کاری می‌کند؟ این همان دستی است که پیغمبر (ص) می‌فرماید: قیامت دستم را دراز می‌کنم و دست تک تک شما را می‌گیرم. این دست همان دست است. ما هم می‌گوییم، ما دیگر گناه کبیره را کنار می‌گذاریم و اصرار به صغیره هم نمی‌کنیم. ما معروف به شیعه‌ایم و سعی می‌کنیم برای شما آبروداری نماییم.